

بررسی و نقد روایت «یوطئون للمهدی»

خدامراد سلیمیان^۱

چکیده

روایت «يَخْرُجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُوطِئُونَ لِلْمَهْدِيِّ» در سال‌های گذشته، فراوان در بحث‌های زمینه‌سازی ظهور به‌طور عام و در مقالات علمی - پژوهشی به‌گونه‌ای خاص، به کار رفته است. فراوانی به‌کارگیری این روایت و تحلیل‌ها و تطبیق‌های صورت گرفته، بایستگی ارزیابی این روایت را دوجندان کرده است. نخستین بار ابن ماجه قزوینی (م/ ۲۷۳ق) در کتاب «سنن» این عبارت را سخن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دانسته است؛ لیکن برای این روایت اعتباری قایل نبودند تا این که روایت از طریق کتاب کشف الغمه اربلی (م/ ۶۹۲ق) به منابع روایی شیعه وارد شد.

این نوشتار که با روش توصیفی - تحلیلی - انتقادی سامان یافته، تلاشی است در پاسخ به این پرسش که روایت «یوطئون للمهدی» از چه میزان اعتباری برخوردار است. با توجه به تولد روایت در فضای ذهنی اهل تسنن و اهتمام آن‌ها به حکومت حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام و نه به ظهور، به مساعدت در برپایی حکومت اشاره کرده و به زمینه‌سازی ظهور ارتباطی ندارد. **واژگان کلیدی:** مهدی، موطئون، مشرق، سلطنت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام، زمینه‌سازان ظهور، یوطئون للمهدی.

برجسته‌ترین آموزه‌ها در اندیشه سیاسی اسلام درباره سرنوشت انسان‌ها، بر این پایه است که پدید آمدن هرگونه دگرگونی در انسان‌ها، در گرو خواست و اراده خود آنان است و هرگونه دگرگونی در چگونگی‌های اجتماعی، به تغییر و تحول آدمی از درون بستگی دارد (ر.ک: انفال: ۸ و ۵۳؛ رعد: ۱۱).

ظهور امام مهدی علیه السلام سرآغازی است بر انقلابی بزرگ، گسترده و فراگیر که بنیان‌های اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی بشر را دگرگون خواهد ساخت. این تحول بزرگ در جهان آفرینش - همانند قیام و نهضت همه پیامبران و شایستگان - که به‌طور عمده با اسباب و علل طبیعی شکل می‌گیرد (عیاشی، ۱۳۸۰: ج ۱، ص ۱۹۷؛ ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۲۵۷ و نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۱۹۸)؛ نیازمند فراهم‌شدن شرایط و زمینه‌هایی بایسته و شایسته است و البته حضور مردم در این انقلاب، از شرایط برجسته این شکل‌گیری است.

ترغیب و پافشاری بر این حضور، افزون بر این که امری خردمندانه است؛ در روایاتی بدان اشاره شده است. استناد به روایات معتبر از منظر سند و محتوا، به عنوان امری عقلایی، همواره مورد نظر بوده است و البته در کنار آن، ورود برخی روایات ساختگی و یا تحریف شده، فضای اعتماد به سخنان معصومان علیهم السلام را دچار خدشه ساخته است.

یکی از سخنانی که امروزه در مجموعه روایات مهدوی بایسته بررسی و تحلیل است، کلامی است مبنی بر این که مردمانی از مشرق، زمینه‌های حکومت مهدی را فراهم می‌کنند که به نظر می‌رسد، اثبات صدور آن از معصوم مشکل و جعل آن امری محتمل است و البته در تحلیل و بررسی این سخن، نگارشی در دست نیست و آنچه در برخی منابع به چشم می‌آید، فقط نقل قول، از کتابی به کتاب دیگر است.

بی‌تردید برجسته‌ترین سببی که نقد روایات را کاری بایسته کرده، همین راه‌یابی روایات ساختگی در میان احادیث راستین است (صدر، بی‌تا: ص ۲۱). و البته این، خود، یکی از جبران‌ناپذیرترین آسیب‌های ممکن در تاریخ اسلام است (ابو ریه، بی‌تا: ص ۹۲)، و خود سبب شده تا سند و متن برخی روایات از جایگاه بلند اعتماد به زیر آمده، همواره با نگاه تردیدآلود، دیده شود.

«وضع» در اصطلاح، با معنای لغوی آن تطابق دارد و آن نسبت‌دادن سخنی ساختگی و

دروغین به معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است؛ بدین معنا که سازنده‌اش آن را ساخته است و نه مطلق حدیث انسان دروغ‌گو؛ زیرا دروغ‌گو گاهی راست می‌گوید (شهید ثانی، ۱۴۰۸: ص ۱۵۲). به بیان دیگر، حدیث موضوع، گفتار، کردار، تقریر ساخته شده می‌باشد که به دروغ به معصوم نسبت داده شده است؛ خواه گزارش‌گر در ساختن محتوای آن نقش داشته، یا نداشته باشد.

این روایت‌سازی، اگرچه بیش‌تر پی‌آمد دشمنی با آموزه‌های اسلامی و یا بهره‌مندی از متاع دنیا و نزدیک شدن به حاکمان زمان، از سوی دشمنان آگاه و دوستان نادان بود (صدر، بی‌تا: ص ۲۱)؛ گاهی نیز با انگیزه‌هایی به ظاهر پسندیده، چون ترغیب مردم به انجام دادن کارهای نیک انجام می‌شد (رفیعی، ۱۳۸۱: ص ۱۸-۴۳) که البته در نتیجه، هردو، تفاوت چندانی نداشت (ابو ریه، بی‌تا: ص ۹۴) و آن بی‌اعتمادی به بسیاری روایات بود.

در عرصه مباحث مهدویت نیز توجه به روایات نشان می‌دهد، افرادی نه حتماً و الزاماً با انگیزه‌های منفی، که به قصد خیر به نقل روایات ساختگی و حتی جعل روایت دست زده‌اند که در نهایت جز مشکل و خدشه‌دار شدن اعتماد، چیزی به بار نیامده است.

بررسی روشمندان سخنان منسوب به معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و احراز صحت و سقم صدور روایات از ایشان، می‌تواند در افزایش اعتماد به این بیانات کمک شایسته‌ای کند و در کنار آن، زدودن نقاب از چهره برخی سخنان ساختگی، هزینه اندکی برای این شفاف‌سازی به شمار می‌آید که می‌بایست برای اعتباربخشی به نگاه مخاطبان آن هزینه را پرداخت.

یکی از روایاتی که در سال‌های گذشته، فراوان در بحث‌های زمینه‌سازی ظهور، به‌طور عام و در مقالات علمی - پژوهشی، به‌گونه‌ای خاص، به کار رفته، روایت «يُخْرِجُ نَاسٌ مِّنَ الْمَشْرِقِ فَيُوطِنُونَ لِلْمَهْدِيِّ» است.

نکته قابل تأمل این‌که با وجود نقل فراوان این روایت در کتاب‌ها و مقاله‌ها، تا کنون کسی به بررسی سند و محتوای آن نپرداخته است!

در این نوشتار تلاش شده است این روایت صرف نگاه از بحث کلی زمینه‌سازی و زمینه‌سازان، به صورت جداگانه، پس از بررسی برخی واژگان روایت، از جهت سند و محتوا بررسی شود.



بررسی واژگانی روایت

یخرج:

«خروج» در لغت به معنای بیرون شدن، برابر «دخول» است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۴، ص ۱۵۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۲، ص ۲۳۵ و طریحی، ۱۳۷۵: ج ۱، ص ۵۰۱) و در اصطلاح، به معنای خارج شدن از محلی برای اجرای کاری مهم است. روایات مشتمل بر این واژه، شورش علیه حاکم و قیام را نیز شامل می‌شود.

ناس:

آنچه در روایت بیش‌تر به کار رفته «یخرج ناس» است؛ اما مجلسی مبتنی بر نقلی از البیان، «یخرج أناس» آورده است (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۱، ص ۸۷) که در معنا تفاوتی ندارد و در این‌جا مقصود گروهی از مردمانند که خروج می‌کنند. افزون بر روایت مورد بحث، این تعبیر فقط در یک روایت به کار رفته و آن جایی است که سخن از خروج شیعیان از سپاه سفیانی دارد: «یخرج أناس كانوا مع السفیانی من شیعة آل محمد...» (عیاشی، ۱۳۸۰: ج ۱، ص ۶۶).

المشرق:

این تعبیر در روایت‌های فراوانی به کار رفته است (نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۲۵۵ و صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۲۵۲). آنچه توجه بدان بایسته است، این که مقصود از مشرق در این روایت کجاست. گاهی در روایات از آن، معنای لغوی منظور شده و آن، محل طلوع خورشید است که البته محل طلوع در هر منطقه، با منطقه دیگر متفاوت است. گاهی نیز مقصود منطقه‌ای خاص و شناخته شده به نام «خراسان» است (شهیدی، ۱۳۸۲: ص ۱۶۵)؛ که در این‌جا منظور دومین معناست. این تعبیر در روایات «رايات السود» فراوان به کار رفته است.

یوطنون:

«وطأ» در لغت معانی فراوانی دارد که یکی از آن‌ها آماده کردن است و در این‌جا مقصود همین معناست. خلیل بن احمد می‌نویسد: «وَطَأْتُ لَكَ الْأَمْرَ، إِذَا هَيَّأْتَهُ» (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۷، ص ۴۶۷). ابن اثیر حقیقت توطئه را آماده‌سازی دانسته است: «حقیقته من التَّوْطِئَةِ، وَ هِيَ

التَّمهيد و التَّدليل» (ابن اثیر، ۱۳۶۷: ج ۱، ص ۵۳). طریحی نیز به معنای یادشده اشاره کرده است و می‌نویسد: «التَّوْطِئَةُ: التَّدليل و التَّمهيد» (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۱، ص ۴۴۲). مشتقات این واژه، به گونه‌های مختلف در برخی آیات آمده است (ر.ک: احزاب: ۲۷؛ فتح: ۲۵؛ توبه: ۳۷ و ۱۲۰ و مزمل: ۶).

این تعبیر با این ترکیب، جز یک مورد، آن هم به صورت مفرد، که در آن سخن از شعیب بن صالح در فراهم کردن امور برای مهدی به کار رفته است: «شعیب بن صالح، أو: صالح بن شعیب من تمیم، یهزمون أصحاب السفیانی حتی ینزل بیت المقدس، یوطئ للمهدی سلطانه» (ابن طاووس، ۱۴۱۶: ص ۱۱۸)؛ در روایت دیگری بیان نشده است.

سلطانه:

این واژه در روایت نیامده است؛ اما برداشت نخستین ناقل روایت، «یعنی سلطانه»، دارای اهمیت فراوانی است.

ابن منظور «سلطان» را به معنای حجت دانسته است:

و السُّلْطَانُ فِي مَعْنَى الْحِجَّةِ، قَالَ تَعَالَى: ﴿هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ﴾ (الحاقّة: ۲۹)؛ أَي حِجَّتِيهِ. و السُّلْطَانُ: قُدْرَةُ الْمَلِكِ، [مِثْلُ قَفِيزٍ وَ قَفْزَانٍ وَ بَعِيرٍ وَ بَعْرَانٍ] (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۷، ص ۳۲۰). آن‌گاه دلیل این که امیران را سلطان نامیده‌اند، این‌گونه بیان کرده است: «قِيلَ لِلْأَمْرَاءِ سُلْطَانِينَ لِأَنَّهُمْ الَّذِينَ تَقَامُ بِهِمُ الْحِجَّةُ وَ الْحَقُوقُ» (همان).

طریحی، «سُلْطَان» را به معنای غلبه و تسلّط یا حجت و برهان دانسته است (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۴، ص ۲۵۵).

مناسب است پیش از بررسی روایت به بحث زمینه‌سازی اشاره‌ای کوتاه شود:

درباره زمینه‌سازی ظهور حضرت مهدی علیه السلام، در دو عرصه می‌توان بحث کرد:

۱. زمینه‌سازی عام

قیام جهانی حضرت مهدی علیه السلام، برای برپایی حکومت شایستگان بر پایه عدل و قسط است و آماده بودن برای یاری کردن آن امام بزرگوار، کاری بایسته و ضروری می‌نماید و این یاری کردن، نیازمند بسترها و زمینه‌هایی است؛ اگرچه در اندازه فراهم کردن تیر برای مقابله با دشمنان باشد (نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۳۲۰).



البته مقصود فقط آماده کردن جنگ افزار و مانند آن نیست، بلکه به دست آوردن بالاترین آمادگی برای آن قیام بزرگ دارای اهمیت است که فراهم کردن ابزار جنگی، از جمله تیر و کمان، حداقل آمادگی است (کلینی، ۱۳۶۵: ج ۱، ص ۳۳۳ و نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۱۶۱).

عقل، افزون بر نقل، بر این نکته تأکید دارد که بایسته ترین کار، پیش از سامان یافتن هر گونه حکومتی در جامعه، فراهم کردن زمینه ها و بسترهای هماهنگ با آن حکومت است؛ چرا که ساختار حکومت مطلوب مردم، در جامعه به گونه ای شکل می گیرد که خرد گروهی اجتماع، تحمل پذیرش آن را داشته باشد.

۲. زمینه سازی خاص

در برخی از روایات، از گروه هایی ویژه، به عنوان زمینه سازان ظهور یاد شده است؛ مانند روایاتی که به مردمانی از مشرق اشاره کرده (نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۲۷۳ و مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲، ص ۲۴۳)؛ یا روایاتی که از پرچم های سیاه سخن به میان آورده است (طوسی، ۱۴۱۱: ص ۴۵۲ و مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲، ص ۲۱۷).

یکی دیگر از این روایات که امروزه شهرت ویژه ای یافته، روایت مورد بحث است که رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود:

يَخْرُجُ نَاسٌ مِّنَ الْمَشْرِقِ فَيُؤْتُونَ لِمَهْدِيٍّ - يَعْنِي - سُلْطَانَهُ؛ مردمانی از مشرق قیام می کنند پس برای مهدی آماده می کنند - مقصود - سلطنت او را (قزوینی، بی تا: ج ۲، ص ۱۳۶۸).

به دلیل اهتمام و توجه گسترده ای که در دوران معاصر به این روایت شده، بررسی آن، می تواند نکاتی را در نگاه قرار دهد؛ به ویژه آن که به استناد این روایت و برخی روایات همسو، به نقش ایرانیان در زمینه سازی ظهور تأکیدهای فراوانی شده است.

البته این فراوانی به کارگیری روایت، به طور مشخص در نوشته ها و گفته های تبلیغی است و هرگز روایت از جهت اعتبار سندی و محتوایی مورد تحلیل واقع نشده است.

۱. سیر تطور نقل روایت در منابع روایی

الف) منابع روایی اهل سنت

این روایت بر پایه منابع در دست، نخستین بار توسط محمد بن یزید قزوینی (۲۷۳ق) در سنن وی، این گونه نقل شده است:

حدثنا حرملة بن يحيى المصرى، و إبراهيم بن سعيد الجوهري، قالا: ثنا أبو صالح عبد الغفار بن داود الحراني. ثنا ابن لهيعة عن أبي زرعة عمرو بن جابر الحضرمي، عن عبد الله بن الحرث بن جزء الزبيدي، قال: قال رسول الله ﷺ يخرج ناس من المشرق. فيوطئون للمهدى «يعنى سلطانه» (همان).

روشن است که دو کلمه پایانی (یعنی سلطانه) از راوی است.

ابن ماجه پس از نقل روایت اضافه کرده است: «فی الزوائد: فی إسناده عمرو بن جابر الحضرمي، وعبد الله بن لهيعة، وهما ضعيفان».

نقل روایت پس از حدود سه قرن از صدور آن و نیز عدم نقل آن در هیچ یک از منابع روایی موجود مربوط به این دوره؛ اعتبار روایت را به تردیدی جدی دچار می کند؛ به ویژه آن که انگیزه نقل آن، دست کم در دوره ای که بحث خروج از خراسان مطرح بوده، فراوان وجود داشته است.

با فاصله نزدیک به یک قرن، پس از ابن ماجه، طبرانی (م/۳۶۰ق) در معجم الاوسط آن را این گونه نقل کرده است:

حدثنا أحمد بن رشد بن قال: حدثنا محمد بن سفيان الحضرمي قال: حدثنا ابن لهيعة عن أبي زرعة عمرو بن جابر عن عبد الله بن الحارث بن جزء الزبيدي قال: قال رسول الله: يخرج قوم من قبل المشرق فيوطئون للمهدى سلطانه (طبرانی، ۱۴۱۵: ج ۱، ص ۹۴).

با این تفاوت که در این روایت به جای «يخرج ناس من المشرق»، «يخرج قوم من قبل المشرق» نقل شده و کلمه «يعنى» نیامده است. از این رو کلمه «سلطانه»، بخشی از متن روایت و سخن پیامبر ﷺ به شمار می آید.

آن گاه در ادامه نوشته است: «لا يروى هذا الحديث عن عبد الله بن الحارث إلا بهذا الاسناد تفرد به بن لهيعة».

در مقایسه بین سند دو منبع، می‌توان موارد اشتراک و افتراق را این‌گونه ترسیم کرد:

سند روایت سنن المصری	حرملة بن یحیی المصری	إبراهیم بن سعید الجوهری	أبو صالح عبد الغفار بن داود الحرانی	ابن لهیعة	أبی زرعة عمرو بن جابر الحضرمی	عبد الله بن الحرث بن جزء الزیبیدی
سند روایت معجم الاوسط	أحمد بن رشدين سفيان الحضرمی	محمد بن سفيان الحضرمی		بن لهیعة	أبی زرعة عمرو بن جابر	عبد الله بن الحرث بن جزء الزیبیدی

روایت طبرانی، در سه راوی اخیر با کتاب سنن مشترک است. در ادامه به بررسی سند هر دو روایت اشاره خواهد شد.

در میان اهل سنت، یوسف بن یحیی مقدسی (م/ قرن ۷) پس از حدود سه قرن، از دیگر کسانی است که به نقل این روایت پرداخته است (مقدسی، ۱۴۱۶: ص ۱۲۵). پس از وی، هیتمی (م/ ۸۰۷ ق) در مجمع الزوائد، در کنار نقل روایت، سند آن را فاقد اعتبار دانسته و نوشته است: «رواه الطبرانی فی الأوسط و فیه عمرو بن جابر و هو کذاب» (هیتمی، ۱۴۰۸: ج ۷، ص ۳۱۸). و این، یکی از اظهار دیدگاه‌های صریح درباره اعتبار این روایت است.

هم‌زمان با وی، ابن خلدون (م/ ۸۰۸ ق) در کتاب تاریخ خود، روایت را نقل کرده و همان موضع هیتمی را گرفته و با این بیان: «وقد تقدم لنا فی حدیث علی الذی خرجه الطبرانی فی معجمه الأوسط أن ابن لهیعه ضعیف وأن شیخه عمرو بن جابر أضعف منه»؛ روایت را به شدت بی اعتبار دانسته است (ابن خلدون، بی تا: ج ۱، ص ۳۲۱).

محمد بن یوسف کنجی (م/ ۶۵۸ ق) در کتاب البیان فی أخبار صاحب الزمان عليه السلام با سندی طولانی که بخش پایانی آن همان سند سنن ابن ماجه قزوینی، روایت را چنین نقل کرده است:

حرملة بن یحیی المصری ثم التجیبی، و إبراهیم ابن سعید الجوهری قالوا: حدثنا ابو صالح عبد الغفار بن داود الحرانی حدثنا عبد الله بن لهیعة عن ابی زرعة عمرو بن جابر الحضرمی، عن عبد الله بن الحرث ابن جزء الزیبیدی. وی پس از نقل روایت، می‌افزاید: قلت: هذا حدیث حسن صحیح روته الثقات و الاثبات، أخرجه الحافظ ابو عبد الله بن ماجة القزوینی فی سننه كما أخرجه (کنجی، ۱۳۶۲: ص ۴۹۰).

و این دیدگاه همراه حدیث، به برخی آثار شیعی نیز وارد شده است.

به‌طور قطع اظهار نظر درباره روایت، به کنجی مربوط است؛ اگرچه وی درباره این ادعای اعتبار سند روایت، دلیلی بیان نکرده است.

افزون بر روایت طبرانی که کلمه «یعنی» ندارد و «سلطانه» داخل در متن روایت حساب می‌شود؛ متقی هندی (م/۹۷۵ق) در کنز العمال، روایت را بدون «یعنی» نقل کرده است (متقی هندی، ۱۴۰۹: ج ۱۴، ص ۲۶۳)؛ که البته در هر کدام، معنای سخن متفاوت خواهد بود. در آن‌جا که «یعنی» بر روایت افزوده شده است، به طور مطلق، سخن از کسب آمادگی است؛ اما در آن‌جا که «یعنی» نادیده گرفته شده است، این ایجاد آمادگی، به‌طور مشخص برای برپایی حکومت آن حضرت خواهد بود.

از میان اهل سنت، برخی نیز مانند قندوزی (م/۱۲۹۴ق) فقط به نقل روایت پرداخته‌اند (قندوزی، ۱۴۲۲: ج ۳، ص ۲۶۶).

نکته قابل تأمل این که کتاب «الفتن» نوشته نعیم بن حماد، با وجود این‌که انبوهی از روایات مربوط به نشانه‌ها و نیز خروج برخی گروه‌ها را از مشرق و خراسان، در زمینه ظهور امام مهدی عجل الله فرجه نقل کرده است؛ به این روایت و محتوای آن هیچ‌گونه اشاره‌ای نکرده است. پس از آن، در گذر زمان، این روایت چندان نقل نشده است تا این‌که یکی از نویسندگان معاصر اهل سنت، پس از نقل روایت و اشاره به همه منابعی که آن را نقل کرده‌اند، با بررسی رجال حدیث، به صراحت آن را ضعیف دانسته و می‌نویسد: «النتیجه: اسناد ضعیف جداً، الحضرمی متروک» (بستوی، ۱۴۲۰: ص ۱۱۰).

بررسی در منابع روایی، جای هیچ‌گونه تردیدی باقی نمی‌گذارد که این روایت به‌طور مشخص از منابع روایی اهل سنت سر بر آورده؛ همان‌گونه که نشان می‌دهد این روایت نزد آنان چندان معتبر تلقی نشده و بسیاری از منابع روایی اهل سنت به نقل آن اقبالی نشان نداده‌اند.

ب) منابع روایی شیعه

بر اساس بررسی‌های گسترده در میان متون روایی شیعی، نخستین کتابی که روایت را نقل کرده، شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، اثر قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی (م/۳۶۳ق)، است. وی پایه‌گذار فقه اسماعیلی و فقیهی بزرگ، در تاریخ اسماعیلیه است و نوشته‌های فراوان و تاثیرگذاری عمیق او، در استواری مذهب اسماعیلی، سبب شده تا



بزرگان اسماعیلیه، همیشه از وی به بزرگی یاد کنند و هنوز هم کتاب‌های او در میان گروه‌هایی از اسماعیلیه رواج دارد (جعفریان، ۱۴۲۳: ص ۲۲).

یکی از جنبه‌های بسیار برجسته شخصیت قاضی نعمان، اهتمام او به نویسندگی است. او به دلیل تألیفات فراوان، در زمره پرکارترین نویسندگان فاطمی قرار گرفته است (گروه مذاهب اسلامی، ۱۳۸۱: ص ۳۱۶).

شرح الاخبار یکی از آثار به جا مانده از میان ده‌ها کتابی است که برای او نام برده‌اند. این کتاب که در شانزده جزء تألیف شده، کتابی است روایی که قاضی نعمان در آن، همانند کتاب دعائم الاسلام، احادیثی که امامان اسماعیلیان فاطمی از پیامبر روایت و یا تأیید و تصدیق کرده‌اند و نیز احادیثی که از خود آن امامان مورد قبولشان روایت شده؛ جمع‌آوری کرده است (همان، ص ۳۲۳).

قاضی نعمان، در کتاب خود، روایت را از سنن ابن ماجه نقل کرده، با این تفاوت اندک که «عن حرملة بن يحيى البصرى» به جای «المصرى» آورده است (ابن حیون، ۱۴۱۲: ج ۳، ص ۵۶۳). البته وی در جایی دیگر، روایت را با تفاوت‌هایی اساسی این گونه به پیامبر ﷺ نسبت داده است: «يخرج ناس من المشرق، فيعطون المهدي سلطانه يدعونه» (همان، ص ۳۶۵)؛ به این معنا که سلطنت را به مهدی‌ای که دعوت کرده بودند، عطا می‌کنند و البته از نظر محتوا با روایت مورد بحث تفاوتی جدی دارد.

نکته شایان ذکر این که با توجه به اعتقاد قاضی نعمان مغربی به مهدی مغربی، نقل این روایت از سوی او، چگونه توجیه می‌شود؟

در میان منابع روایی امامیه، بررسی‌ها نشان می‌دهد، این روایت نخستین بار از طریق کتاب کشف الغمه فی معرفة الائمة، نوشته مرحوم اربلی (م/ ۶۹۲ ق) به منابع روایی راه یافته است (اربلی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۴۷۷). وی روایت را از کتاب «البیان فی أخبار صاحب الزمان، ص ۴۹۰» محمد بن یوسف کنجی، نقل کرده است.

این نکته نیز محل تأمل است که چرا روایت از سنن ابن ماجه نقل نشده و یا در هفتصد سال فاصله بین دو نقل، چرا روایت در هیچ‌یک از منابع روایی شیعه نیامده است.

برخی بدون اشاره به این که این سخن در اعتبار روایان حدیث «هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ رَوَاهُ الثَّقَاتُ وَ الْأَثْبَاتُ»، از کنجی شافعی است، به نقل آن پرداخته‌اند (حر عاملی، ۱۴۲۵: ج ۵،

ص ۲۲۹). و امروزه در محافل، به عنوان روایتی صحیح از آن یاد می‌کنند. علامه مجلسی، روایت را در بخشی که چندین باب از کتاب کشف الغمة را نقل کرده، این‌گونه آورده است:

البَابُ الْخَامِسُ فِي ذِكْرِ نُصْرَةِ أَهْلِ الْمَشْرِقِ لِلْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ جَزْءِ الزُّبَيْدِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَخْرُجُ أَنَسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُؤْتُونَ لِلْمَهْدِيِّ يَعْنِي سُلْطَانَهُ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ رَوَتْهُ الثَّقَاتُ وَالْأَثْبَاتُ أَخْرَجَهُ الْحَافِظُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مَاجَةَ الْقَزْوِينِيُّ فِي سُنَنِهِ (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۱، ص ۸۷).

مجلسی در آغاز نقل خود از کشف الغمة این‌گونه آورده است:

کشف، کشف الغمة ذکر الشيخ أبو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الشافعي في كتاب كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب و قال في أوله إني جمعت هذا الكتاب و عريته من طرق الشيعة ليكون الاحتجاج به أكد فقال في المهدي عَلَيْهِ السَّلَامُ (همان).

البته متن کشف الغمة این‌گونه است:

و قد كنت ذكرت في المجلد الأول أن الشيخ أبا عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي عمل كتاب كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب و كتاب البيان في أخبار صاحب الزمان... (اربلي، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۲۷۵).

از این رو شکی نیست که بیان درباره اعتبار روایت به هیچ وجه به اربلی و یا مجلسی مربوط نیست.

روایت مذکور پس از آن، در میان شیعه به طور عموم از این دو منبع نقل شده است. از معاصران شیعه می‌توان به سید محسن امین، اشاره کرد که به نقل از کنجی روایت را آورده و دیدگاه صاحب البیان را مبنی بر صحت روایت عنوان کرده است (امین، ۱۴۰۳: ج ۲، ص ۵۵).

به این روایت در سال‌های گذشته در کتاب‌ها، مقاله‌ها و سخنرانی‌ها بسیار استناد شده است. از کسانی که با نام‌گذاری فصلی از کتاب خود با این نام به نقل این روایت پرداخته‌اند، می‌توان به مهدی فقیه ایمانی، از پژوهشگران معاصر، در کتاب الإمام المهدي عند أهل السنة، اشاره کرد (فقیه ایمانی، ۱۴۰۲: ج ۲، ص ۳۴۶).

در میان دانشمندان معاصر شیعی، به نظر می‌رسد علی‌کورانی بیش‌ترین توجه و اهتمام را



به نقل این روایت و روایات با این محتوا داشته است. این عالم شیعی، به‌ویژه در سه دهه گذشته، به نقل و تحلیل روایات نشانه‌های ظهور و نیز احتمال تطبیق آن‌ها بر برخی حوادث این دوران، توجه فراوان کرده است. وی با نقل روایت در کتاب معجم احادیث الامام المهدی و اشاره به ده‌ها منبع شیعی و اهل سنت، در گسترش این روایت و مانند آن در دوره معاصر نقش برجسته‌ای داشته است.

همچنین وی این روایت را در کنار روایت‌های فراوان و تحلیل‌های گسترده در بحث زمینه‌سازی در کتاب «عصر ظهور» نقل کرده است. این اهتمام سبب شده تا وی در دوره معاصر در شمار معدود کسانی قرار گیرد که به اثبات نقش ایرانیان در زمینه‌سازی ظهور اهتمام ویژه‌ای دارند.

نویسنده در کتاب عصر ظهور، ده‌ها بار با تعبیرهایی مانند ممهدة للمهدی علیه السلام، ص ۲۰؛ بحركة التمهيد للمهدی علیه السلام، ص ۲۶؛ الممهدة للمهدی علیه السلام فی الیمن، ص ۷۱؛ قوات الخراسانین الممهدة للمهدی علیه السلام الی العراق، ص ۹۷؛ الممهدة للمهدی علیه السلام أحادیث متعددة عن أهل البيت علیهم السلام، ص ۱۱۳؛ به حرکت‌های زمینه‌ساز از ایران اشاره کرده است. این نقل گسترده از روایت یادشده، نه فقط در محدوده کتاب، که در مقاله‌های پرشماری بدون آن که به میزان اعتبار سند و یا به بررسی محتوای روایت پرداخته شده باشد، یاد شده است؛ مقاله‌هایی مانند:

- حیدری نیک، مجید؛ نگاهی دوباره به انتظار، فصلنامه انتظار موعود، پاییز ۱۳۸۰، شماره ۱، ص ۸۰ - ۹۸؛

- رضوانی، علی اصغر؛ پیام‌های مهدوی به زن مسلمان، فصلنامه انتظار موعود، پاییز ۱۳۸۶ - شماره ۲۲، ص ۶۱ - ۷۸.

البته در برخی مقاله‌های نیز بدون اشاره به واژه «یعنی»، کلمه پس از آن (سلطان) به عنوان بخشی از روایت تلقی شده است؛ در مقاله‌هایی مانند:

- پورسیدآقایی، مسعود؛ عاشورا و انتظار - پیوندها، تحلیل‌ها و رهیافت‌ها، فصلنامه انتظار موعود، بهار ۱۳۸۱، شماره ۳، ص ۴۲ - ۷۲؛

- قنبریان، محسن؛ رویکرد استراتژیک به ظهور، فصلنامه انتظار موعود، زمستان ۱۳۸۶، شماره ۲۳، ص ۱۹۳ - ۲۴؛

- پور سید آقایی، سید مسعود؛ قرآن و حدیث: مدیریت امام زمان، فصلنامه مشرق موعود، زمستان ۱۳۸۷، شماره ۸، ص ۵-۲۴؛

- پورسید آقایی، سید مسعود؛ فصلنامه مشرق موعود، تابستان ۱۳۸۸، شماره ۱۰، ص ۱۹-۳۲؛

- حاج محمدی، علی؛ تحول مأموم، زمینه‌ساز ظهور، فصلنامه مشرق موعود، تابستان ۱۳۸۸، شماره ۱۰، ص ۱۵۱-۱۶۴؛

- نکونام، جعفر؛ راه‌بردها و راه‌کارهای فرهنگی دولت زمینه‌ساز در رویارویی با جنگ نرم، فصلنامه مشرق موعود، بهار ۱۳۸۹، شماره ۱۳، ص ۱۳۹-۱۶؛

- آیتی، نصرت‌الله؛ مفهوم شناسی اصطلاح جامعه زمینه‌ساز، فصلنامه مشرق موعود، زمستان ۱۳۹۰، شماره ۲۰، ص ۴۹-۶۲.

گفتنی است که در میان آثار معاصر، برخی بدون توجه به نخستین منبع روایت که در پایان روایت، با افزودن «یعنی سلطانه»، مقصود سخن را شرح کرده‌اند؛ با حذف کلمه «یعنی»، «سلطانه» را بخشی از روایت دانسته‌اند (صدر، ج ۳، ص ۲۷۵؛ گروهی از نویسندگان، ص ۱۱۴، ص ۳۰۳؛ محمدی اشتهاردی، ۱۳۸۷: ص ۱۶۷؛ دومین همایش بین‌المللی دکترین مهدویت، ج ۱، ص ۱۳، ج ۳، ص ۲۶۱؛ سومین همایش، ج ۲، ص ۱۳۳؛ چهارمین همایش، ج ۱، ص ۱۹۸، ج ۳، ص ۴۸).

۲. اعتبار سندی روایت در منابع روایی اهل سنت

از آن‌جایی که نخستین نقل روایت در منابع اهل سنت بوده است، بررسی سند نیز می‌بایست بر اساس نگاه رجالی آنان باشد:

۱. حرمله بن یحیی المصری:

از این فرد به جز آنچه در دو کتاب ضعفاء عقیلی (عقیلی، ۱۴۱۸: ج ۱، ص ۳۲۲) و الجرح و التعديل ابن أبي حاتم الرازی (ابن أبي حاتم الرازی، ۱۳۷۱: ج ۳، ص ۲۷۴) آمده است، سخنی یافت نشد که هر دو گویای عدم اعتبار وی است.

۲. ابراهیم بن سعید الجوهری:

گفته شده است که وی ثقة است (ابن‌ابی‌الدنیا، ۱۴۰۸: ص ۱۶).

۳. أبو صالح عبد الغفار بن داود الحراني:

در منابع اهل تسنن در اعتبار وی سخنی به میان نیامده است و فقط ذکر نام این فرد در سند برخی روایات مستدرک حاکم و اذعان به صحت روایت از سوی وی، مؤید اعتبار این فرد است. حاکم پس از نقل روایتی که وی در سند آن است، می‌نویسد: «... أبو صالح عبد الغفار بن داود الحراني ... هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه» (حاکم نیشابوری، بی‌تا: ج ۲، ص ۲۴۴).

۴. ابن لهيعة:

دیدگاه علمای عامه در مورد «ابن لهيعة» گوناگون است؛ ولی بیش‌تر، وی را تضعیف کرده‌اند؛ مانند ذهبی. او پس از بیان برخی از توصیفات، وی را به بی‌دقتی در روایات معرفی کرده است (ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۸، ص ۱۴)؛ چه بسا ذهبی از ابن سعد نقل کرده باشد که «ابن لهيعة حَضْرَمِي من نفسهم، كان ضعيفاً» (همان: ص ۲۰) و یا از نسائی نقل کرده که «لیس بثقة» (همان: ص ۲۱).

نووی در المجموع وی را ضعیف دانسته است (ابن لهيعة وهو ضعيف، نووی، المجموع، ج ۳، ص ۴۰۷). عبد الرحمان بن قداوه در الشرح الكبير، به ضعف او این گونه اشاره کرده است: «ابن لهيعة وهو ضعيف» (ابن قداوه، ج ۱، ص ۴۵۵). البته در میان شیعیان نیز برخی از علما وی را تضعیف کرده‌اند، مانند علامه حلی: «ابن لهيعة وهو ضعيف» (حلی، ۱۴۱۶: ج ۷، ص ۳۰۷).

۵. أبي زرعة عمرو بن جابر الحضرمي:

در میان اهل تسنن، نسائی در «الضعفاء والمتروكين» از وی با تعبیر «لیس بثقة» یاد کرده است (نسائی، ۱۴۰۶: ص ۳۰۳)؛ در حالی که برخی، مانند هیثمی در مجمع الزوائد (هیثمی، ۱۴۰۸: ج ۷، ص ۳۱۷) و احمد بن حنبل در العلل (ابن حنبل، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۱۴۶)، به صراحت به وی نسبت «دروغگویی» داده‌اند.

در میان اهل تسنن، برخی از معاصران نیز در اعتبار این سخن به نکاتی اشاره کرده‌اند که در میان آن‌ها، بستوی، مفصل آن را بررسی کرده است. وی پس از نقل روایت، با عنوان «تخریج الحديث» به دو منبع اساسی که روایت را نقل کرده‌اند، این گونه اشاره کرده است:

الف) أخرج ابن ماجة في سننه قال: ...

ب) وأخرجه الطبرانی فی الأوسط . قال: ...
آن‌گاه سند روایت را بر پایه هر یک از این دو منبع، با استناد به دیدگاه اهل سنت در اعتبار رجال، تبیین کرده است.

وی با تأکید بر این‌که دو نفر در سند هر دو روایت است که درباره آن‌ها ذم فراوانی شده، دو نقل را فاقد اعتبار معرفی کرده است: نخست درباره «ابن لهیعة» وی را ضعیف دانسته است و می‌نویسد: «ابن لهیعة: هو عبد الله بن لهیعة: ابن عقبة الحضرمی، أبو عبدالرحمن المصری، القاضی، صدوق، خلط بعد احتراق کتبه ...».

بستوی پس از بیان اختلاف دیدگاه‌ها درباره وی، دیدگاه تضعیف را ترجیح داده است. وی در ادامه، فرد دیگر سند، «عمرو بن جابر الحضرمی» را «متروک الحدیث» دانسته و اشاره کرده که پیش از این، درباره متروک الحدیث بودن او سخنانی گفته است. وی پیش از آن نوشته بود: «عمرو بن جابر الحضرمی، أبو زرعة المصری، من الرابعة، توفی بعد ۱۲۰ق، متروک الحدیث» (بستوی، ۱۴۲۰: ص ۱۷).

بستوی در پایان، با یادآوری این نکته که هیثمی، با اشاره به نقل طبرانی فی الأوسط، حضور عمرو بن جابر را به عنوان فردی کذاب در روایت مایه بی‌اعتباری روایت دانسته است: «عمرو بن جابر الحضرمی وهو کذاب» (هیثمی، ۱۴۰۸: ج ۷: ص ۳۱۸) و نیز با بیان این‌که بوصیری، روایت را به دلیل ضعف عمرو بن جابر و عبد الله بن لهیعة، ضعیف دانسته است (همان: ج ۴، ص ۲۰۵): نتیجه‌گیری کرده است که سند روایت جداً ضعیف است: «إسناده ضعیف جداً الحضرمی متروک» (بستوی، ۱۴۲۰: ص ۱۰۹).

احمد بن حنبل در باره وی می‌نویسد: «سمعت أبی یقول بلغنی أن عمرو بن جابر الحضرمی الذی حدث عنه بن لهیعة وسعید بن أبی آیوب کان یکذب (ابن حنبل، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۱۴۶).

نسائی در الضعفاء والمتروکین می‌نویسد: «عمرو بن جابر الحضرمی لیس بثقة مصری» (نسائی، ۱۴۰۶: ص ۲۱۹).

البته برخی، دلیل ضعف وی را شیعی بودن او ذکر کرده‌اند؛ مانند ابن حجر در تقریب التهذیب که نوشته است: «عمرو بن جابر الحضرمی أبو زرعة المصری ضعیف شیعی» (ابن حجر، ۱۴۱۵: ج ۱، ص ۷۳۰). این، در حالی است که در منابع رجالی شیعه نامی از وی برده



نشده و در سند روایات نیز نیامده است.

۶. عبد الله بن الحارث بن جزء الزبیدی:

گفتنی است برخی از اندیشوران معاصر اهل تسنن، درباره اعتبار روایت، موضع تنیدی گرفته، آن را به شدت تضعیف کرده و نوشته‌اند: «هیچ کس در میان اهل سنت، این روایت را صحیح ندانسته است؛ وهذا الحديث لا أعلم أحداً صححه (حمود، ۱۴۱۳: ج ۱، ص ۲۷۳). از دیگر معاصران اهل سنت، ناصرالدین البانی نیز روایت را ضعیف دانسته است (البانی، بی‌تا: ج ۱۰، ص ۳۰۸).

تحلیل محتوایی روایت

نکته قابل تأمل این که صاحب البیان، با درج بابی که روایت را در آن نقل کرده است، از روایت، یاری حضرت مهدی توسط گروهی از مشرق را استنباط کرده، با این بیان که لازمه یاری حضرت، آن است که پیش‌تر ظهور کرده و اکنون مردمانی او را یاری می‌کنند؛ نه این که آنان برای ظهور او را یاری رسانند.

همان گونه که نخستین کسی که این سخن را نقل کرده است، «یوطئون للمهدی» را به معنای آماده کردن سلطنت مهدی عجل الله فرجه دانسته است، می‌توان روایت را با اتفاق ظهور بی‌ارتباط دانست؛ به‌ویژه که خاستگاه روایت در میان اهل سنت است و اساساً به دلیل این که اهل سنت برای مهدی عجل الله فرجه غیبتی آن گونه که شیعه قائل است، قبول ندارند؛ ظهور به معنای اصطلاحی میان شیعه نیز برای آن‌ها بی‌معناست. از این رو، روایت به طور صریح بر فرض این که سند آن صحیح بود، بر این دلالت می‌کند که مردمانی از مشرق او را در برپایی حکومت یاری خواهند کرد.

توضیح این که واژه «سلطنت» به طور مشخص درباره برپایی حکومت حضرت مهدی عجل الله فرجه، به کار رفته است (کلینی، ۱۳۶۵: ج ۸، ص ۲۱۰) و نمی‌توان آن را بر ظهور و قیام حمل کرد؛ همان گونه که واژگانی مانند مُلک (نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۳۳۱ و طوسی، ۱۴۱۱: ص ۴۷۴)؛ خلافت (طبری، ۱۴۱۳: ص ۲۳۳ و اربلی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۴۶۹)؛ دولت (کلینی، ۱۳۶۵: ج ۲، ص ۲۲؛ طوسی، ۱۴۱۱: ص ۴۷۳) و نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۱۹۴) و ولایت (طوسی، ۱۴۱۱: ص ۱۸۲)؛ به حکومت آن حضرت مربوط است.

نتیجه گیری

بر خلاف باور برخی که پدیده ظهور امام عصر علیه السلام و برپایی دولت حق وی را فقط به اراده و خواست پروردگار وابسته می‌دانند و می‌پندارند مردم در ظهور هیچ نقشی ندارند؛ ظهور امام مهدی علیه السلام با نوع خواست و تمایل جمعی انسان‌ها پیوستگی مستقیم و پیوندی ناگسستنی دارد.

بی‌تردید تحقق ظهور به اراده الهی وابسته است؛ اما خواست حکیمانه پروردگار بزرگ به نوع رویکرد مردم و خواست همگانی و فراهم‌شدن زمینه‌های ظهور، مشروط است و خداوند با توجه به این خواست و مصلحت کلی بشر، سرنوشت آنان را تدبیر می‌کند و حتمیت می‌بخشد. اثبات این ادعا، هم با مبانی عقلی قابل اثبات است و هم با روایات معتبر؛ اما این‌که هر روایتی در این باره، ولو بدون اعتبار قابل استناد باشد؛ امری نادرست می‌نماید. از این رو، اعتبار روایات امری لازم و بایسته است.

آنچه درباره روایت یادشده می‌توان نتیجه گرفت، این‌که روایت از جهت سند و دلالت مخدوش است و آن را نمی‌توان بر ادعای زمینه‌سازی برای ظهور حضرت مهدی علیه السلام برای منطقه‌ای خاص به نام مشرق که همان خراسان دانسته شده است، به عنوان سند معرفی کرد. نکته دیگر این‌که صرف نظر از اعتبار یا عدم اعتبار روایت یادشده از نظر اهل سنت؛ این روایت و حتی مضمون آن به صورت یادشده در سخن هیچ یک از معصومان علیهم السلام نیامده و نه فقط ترکیب «فیوطئون للمهدی» که واژگان «فیوطئون» در هیچ یک از روایات برای زمینه‌سازان عنوان نشده است.



منابع

قرآن کریم

١. ابن أبي الدنيا، ابوبکر عبدالله بن محمد (١٤٠٨ق) الورع، تحقیق: أبی عبد الله محمد بن حمد الحمود، الكويت، الدار السلفية.
٢. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد (١٣٦٧). *النهاية في غريب الحديث والأثر*، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
٣. ابن حیون، نعمان بن محمد (١٤١٢ق). *شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار عليه السلام*، محقق: حسینی جلالی، محمد حسین، قم، مؤسسة النشر الإسلامي.
٤. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (بی تا). *تاریخ ابن خلدون*، بیروت، دار إحياء التراث العربي.
٥. ابن طاووس، علی بن موسی (١٤١٦ق). *التشريف بالمنن في التعريف بالفتن*، قم، مؤسسة صاحب الأمر.
٦. ابن منظور، محمد بن مکرم (١٤١٤ق). *لسان العرب*، بیروت، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
٧. ابوریه، محمود (بی تا). *اضواء على السنة المحمدية*، قاهره، دار المعارف.
٨. احمد بن حنبل (١٤٠٨ق). *العلل*، ریاض، دار الخانی.
٩. اربلی، علی بن عیسی (١٣٨١). *كشف الغمة في معرفة الأئمة عليه السلام*، تبریز، بنی هاشمی.
١٠. البانی، محمد ناصر الدین (بی تا). *السلسلة الضعيفة*، ریاض، مكتبة المعارف.
١١. امین، محسن (١٤٠٣ق). *أعيان الشيعة*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
١٢. بستوی، عبد العظیم عبد العظیم (١٤٣٠ق). *الموسوعة في أحاديث المهدي الضعيفة والموضوعة*، بیروت، المكتبة المكية دار ابن حزم.
١٣. تویجری، حمود بن عبد الله (١٤٠٣ق). *الاحتجاج بالأثر على من أنكر المهدي المنتظر*، الرياض، الرئاسة العامة لإدارات البحوث العلمية والإفتاء والدعوة والإرشاد.
١٤. جعفریان، رسول (١٤٢٣ق). *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه عليه السلام*، قم، انصاریان.
١٥. حر عاملی، محمد بن حسن (١٤٢٥ق). *إتبات الهداة بالخصوص والمعجزات*، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
١٦. حلی، حسن بن یوسف (١٤١٦ق). *تذكرة الفقهاء*، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام، لإحياء التراث.
١٧. الذهبی، شمس الدین (١٤١٣ق). *سير أعلام النبلاء*، تحقیق: شعيب الأرنؤوط / نذیر حمدان، بیروت، مؤسسة الرسالة.
١٨. الرازی، ابن أبی حاتم (١٣٧١ق). *الجرح والتعديل*، حیدرآباد الدکن، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية.
١٩. رفیعی، ناصر (١٣٨١). *انگیزه دینی و فرهنگی در جعل حدیث*، قم، طلوع.
٢٠. صدر، سید حسن (بی تا). *نهاية الدراية*، تحقیق: ماجد الغرباوی، قم، نشر مشعر.

۲۱. صدر، سید محمد (۱۴۱۲). *تاریخ الغيبة الصغرى*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۲۲. صدوق، محمد (۱۳۹۵ق). *کمال‌الدین و تمام‌النعمة*، قم، دارالکتب الاسلامیه.
۲۳. طبرانی، ابوالقاسم (۱۴۱۵ق). *المعجم الاوسط*، دار الحرمین للطباعة والنشر والتوزیع.
۲۴. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۳ق). *دلائل الامامة*، قم، مؤسسة البعثة.
۲۵. طریحی، فخر الدین بن محمد (۱۳۷۵). *مجمع البحرین*، تهران، مرتضوی.
۲۶. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۱ق). *کتاب الغيبة*، قم، موسسه معارف اسلامی.
۲۷. العاملی، زین الدین بن علی الجبعی (۱۴۰۸ق). *الرعاية فی علم الدرایة*، تحقیق: عبد الحسین محمد علی بقال، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
۲۸. عسقلانی، احمد بن حجر (۱۴۱۵ق). *تقریب التهذیب*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۲۹. العقیلی، محمد بن عمرو (۱۴۱۸ق). *ضعفاء العقیلی*، تحقیق: الدكتور عبد المعطی أمین قلجی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳۰. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق). *تفسیر عیاشی*، تهران، المطبعة العلمیه.
۳۱. فراهیدی، خلیل بن أحمد (۱۴۰۹ق). *کتاب العین*، نشر هجرت، قم.
۳۲. فقیه ایمانی، مهدی (۱۴۰۲ق). *الإمام المهدي عليه السلام عند أهل السنة*، اصفهان، مکتبه الإمام أميرالمؤمنین علی علیه السلام.
۳۳. قزوینی، محمد بن یزید (بی تا). *سنن ابن ماجه*، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع.
۳۴. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم (۱۴۲۲ق). *ینابیع المودة لذوی القربی*، محقق: حسینی، علی بن جمال اشرف، قم، دار الأسوة للطباعة و النشر.
۳۵. کورانی، علی (۱۴۳۰ق). *عصر الظهور*، قم، دار الهدی.
۳۶. _____ (۱۴۱۱ق). *معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام*، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية.
۳۷. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۹۵). *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۸. کنجی، محمد بن یوسف (۱۳۶۲). *البيان فی أخبار صاحب الزمان عليه السلام*، تهران، دار إحياء تراث أهل البيت عليه السلام.
۳۹. گروهی از نویسندگان (۱۳۷۸). *چشم به راه مهدی*، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۰. گروهی از پژوهشگران (۱۳۸۵). *مجموعه آثار دومین همایش بین المللی دکترین مهدویت*، قم، مؤسسه آینده روشن.
۴۱. _____ (۱۳۸۶). *مجموعه آثار سومین همایش بین المللی دکترین مهدویت*، قم، مؤسسه آینده روشن.
۴۲. _____ (۱۳۸۸). *مجموعه آثار چهارمین همایش بین المللی دکترین مهدویت*، قم، مؤسسه آینده روشن.

۴۳. گروه مذاهب اسلامی (۱۳۸۱). / *اسماعیلیه*؛ قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
۴۴. متقی هندی، علاء‌الدین علی بن حسام (۱۴۰۹ق). *کنز العمال*، مؤسسة الرسالة، بیروت.
۴۵. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق). *بحار الأنوار*، تحقیق: محمد باقر بهبودی، بیروت، مؤسسة الوفاء.
۴۶. محمدی اشتهاودی، محمد (۱۳۸۷). *حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت*، قم، مسجد مقدس جمکران.
۴۷. مقدسی شافعی، یوسف بن یحیی (۱۴۱۶ق). *عقد الدرر فی اخبار المنتظر*، قم، ناصح.
۴۸. نسائی، احمد بن شعیب (۱۴۰۶ق). *الضعفاء والمتروکین*، بیروت، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزیع.
۴۹. نعمانی، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۷ق). *الغیبة*، تهران، مكتبة الصدوق.
۵۰. نیشابوری، حاکم (بی تا). *المستدرک*، تحقیق: یوسف عبد الرحمن المرعشلی، بی جا، بی نا.
۵۱. نووی، یحیی بن شرف (۱۴۱۲). *المجموع*، دارالفکر، بی نا.
۵۲. هاشمی شهیدی، اسد الله (۱۳۸۲). *زمینه سازان انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه السلام*، قم، پرهیزکار.
۵۳. هیشمی، احمد بن محمد (۱۴۰۸ق). *مجمع الزوائد*، بیروت، دار الکتب العلمیة.